**نقد آمریکایی ـ آفریقایی رمان**

وقتی از "نقد آمریکایی ـ آفریقایی" 1 سخن می گوییم، مقصودمان مشخصا ً اشاره به آن بخش از میراث ادبی ایالات متحد آمریکا است که نویسندگان سفید پوست این کشور پهناور در باره ی شیوه های تعامل با نژاد سیاه و سی و پنج میلیون رنگین پوست کشور خود در آثارشان مطرح کرده اند. *خشم و هیاهو*، مبیّن تلقی یک نویسنده ی آمریکایی است که در شمال "میسی سیپی" به عنوان یکی از کانون های زندگی سیاه پوستان، می زیسته است. نیاکان نویسنده، بعضا ً خود از جمله ی زمینداران و دارندگان بردگان سیاه بوده اند و از نیروی کار آنان بهره جویی می کرده اند. جد اعلای "فاکنر" سرهنگ بوده و او کسی است که راه آهن را به "جنوب" کشیده است و در سال 1889 به دست یکی از رقیبان طبقاتی خود کشته شده است. رمان *سارتوریس* (1929)2 ـ که به توصیف رفتار سرهنگی فاسد و تباهکار و به همین نام در شهر "جفرسون" 3 می پردازد ـ درواقع، نیمرخی از جد اعلای شخص نویسنده دارد .به این اعتبار، "فاکنر" به ثبت رخدادها و تصویرهایی از زندگی "جنوب کهن" پرداخته است که خود زمانی آن ها را تجربه می کرده است. نویسنده در زوال تدریجی خانواده ی "کامپسن" در *خشم و هیاهو*، انحطاط و تباهی نیاکان خود را می بیند. با این همه، به دلیل آگاهی اجتماعی و وجدان بیدار اخلاقی خود، به ثبت دقیق پندار، گفتار و کردار اربابان و بردگان "اعماق جنوب" پرداخته است و تصویرهایی پویا، زنده و پرخون از آن ها ترسیم کرده است که به کار تحلیل ما می آید.

اما پرداختن به ادبیات آفریقایی ـ آمریکایی در ایالات متحد آمریکا، سابقه ی چندان زیادی ندارد. " لوئیس تیسن " 4 در این زمینه می نویسد:

" انکار تاریخ و فرهنگ آفریقایی ـ آمریکایی در آموزش و پرورش آمریکا ـ که نشانه هایش از اواخر دهه ی 1960 آشکار شده است ـ نشانه ی انکار تاریخ و فرهنگ آفریقایی ـ آمریکایی و نفی روایت های رسمی تاریخ آمریکا پیش از همین سال ها است. تنها از چند دهه ی پیش است که کتاب های درسی آمریکا شروع به درج مطالبی در باره ی آمریکاییان سیاه پوستی کرده اند که برای دوام سلطه ی فرهنگی به سود خود، آنان را مدت ها مورد ستم و سرکوب قرار داده بوده اند. برای مثال، کتاب های درسی ـ که به کار آموزش تاریخ آمریکا می آیند و بهتر است گفته شود "تاریخ آمریکای سفید پوست" است ـ تقریبا ً چیزی در باره ی دوره ی برده گیری وحشتناک موسوم به "گذرگاه میانه" 5 [ مسیری دریایی که بردگان را از غرب آفریقا به آمریکا می آوردند ] ندارد و به طغیان های متعدد بردگان در مزارع، در شبکه ی ارتباطات و مقاومت فزاینده ی آنان در برابر برده داران هیچ اشاره ای نکرده است. افزون بر این، همین کتاب های درسی به جنبش رو به توسعه ی ادبیات، موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی، فلسفه و بحث های سیاسی نژاد سیاه ـ که با جنبش "رنسانس هارلم" 6 در دهه ی 1920 همراه شد ـ چنان که شایسته ی آن است، نپرداخته است.

من عمدا ً به دو مورد "مقاومت بردگان" و "باززایی فرهنگی هارلم" اشاره کردم زیرا فکر می کنم که در این مقاطع تاریخی، آشکارا به همان حرکت های سیاسی پرداخته شده که آمریکاییان نمی خواهند وجود آن را تأیید کنند. یک تاریخ ناآگاه

1. American – African Criticism 2. *Sartoris* 3. Jefferson 4. Lois Tyson 5. Middle Passage 6. Harlem Renaissance

از مقاومت بردگان، باعث خلق و انتشار کلیشه هـایی چون "برده ی کودن" شده که باید به خاطر رهنمودهای پدرانه ی اربابان سفید پوست، از آنان سپاسگزار هم باشد و برده ـ بی این که بتواند روزگار کودکی واقعی خود را از یاد ببرد ـ باید به یاد روزگاری بیفتد که همیشه "وحشی خطرناک" نامیده می شده است. حافظه ی تاریخی آگاه از نبوغ ادبی سیاهان، به اسطوره ی حقارت آفریقاییان مقیم آمریکا پایان می دهد و در مقابل، سیاست های نژادپرستانه ی آمریکاییان سفید پوست را برجسته می کند.

با توجه به این همه ادبیات آفریقایی ـ آمریکایی ـ که سرشار از مبارزه با نژاد پرستی است ـ کمی هم به مفاهیمی کلیدی بپردازیم که برداشت های نادرستی از آنان ارائه شده است. "نژاد گرایی" 1 ناظر به باور به تفوق نژادی از یک سو و حقارت نژادی از سوی دیگر است و به ویژگی هایی اخلاقی و فکری می پردازد که گویا درست مانند خصوصیات مادّی و زیست شناختی، باعث اختلاف نژاد می شود. "نژاد پرستی" 2 ناظر به روابط قدرت نابرابر و برخاسته از سلطه ی اجتماعی ـ سیاسی یک نژاد در قبال نژاد دیگر است که باعث یک رشته تبعیض نژادی نظاموار (از جمله سیاست جداسازی نژادی ، سلطه و اجحاف) می شود. بنابراین، با آن که ظاهرا ً امروز کسی نژادگرا و در نتیجه نژادپرست هم نیست، وقتی یک شخص در وضعیت جداسازی و ِاعمال سلطه و ستم اجتماعی مصدر کار می شود، از قدرتی برخوردار می گردد که می تواند جزء گروه مسلط سیاسی به شمار بیاید و در آمریکا معمولا ً و لزوما ً چنین شخصی، سفید پوست خواهد بود. به عبارت دیگر، عملکرد نظاموار نژادپرستی (مانند انکار صلاحیت رنگین پوست برای اشتغال، خانه سازی، تحصیلات) تنها هنگامی می تواند مصداق داشته باشد که گروهی را از خود طرد کند و این کار، تنها زمانی ممکن می شود که گروهی همه ی ابزار قدرت سیاسی، قضایی و نظام های قانونی قدرتمند را در اختیار و نظارت خود داشته باشد.

اگر بخواهیم این موضوع را دقیق تر مطرح کنیم ، می گوییم تبعیض نژادی تنها زمانی تحقق می یابد که نژاد پرستی

"نهادینه" 3 شده باشد. نژاد پرستیِ نهادینه شده، به معنی یگانگی سیاست ها و عملکردهای نژاد پرستانه در نهادهایی است

که جامعه برای اداره ی امور خود، از آن ها استفاده می کند مثل آموزش و پرورش، سیاست های فدرالی و ایالتی و محلی و قانون که هم به صورت مکتوب در کتاب ها و هم از رهگذر دادگاه ها و مقام های پلیس، قابل ِاعمال اس ، یا از طریق مراقبت های بهداشتی که می تواند نژادپرستانه باشد. گاه این تبعیضات نژادی، در پوشش سیاست فرصت های برابر و ادعاهای رسمی انجام می شود " (تیسن، 2006، 361-360).

به نظر "جیمز سیلور" 4 دو عامل تعیین کننده در نهادینه و مستمر شدن تبعیض نژادی نقش دارد:

"نخست، طنین صدای نظامیگری 5 و نظامیان است. برای نظامیان فرقی نمی کند این مردمی که رنج می برند، رنجشان به ادعای خودشان به خاطر بی لیاقتی خودشان است یا اینان قربانی وضعیت اجتماعی خود شده اند. نظامیان می کوشند سیاهان را در همان حال و روز خود نگاه دارند تا به اهداف خود برسند. اینان گروه های قدرتمندی هستند که آزادی های مدنی را سرکوب می کنند؛ چه از رهگذر سکوت یا برقراری اختناق کامل و دوم، همه ی کسانی که با ترغیب دیگران به مبارزه ی مسالمت آمیز یا خشونت آمیز می خواستند به اهداف پلید خود برسند که عبارت بودند از : سیاستمداران، گروه های حرفه ای و اعضای "شورای شهروندان سفید" 6 که مبارزه ای مسالمت آمیز را هدایت می کردند و نیز "کو کلوکس کلان" 7 که

1. Racialism 2. Racism 3. Institutionalized 4. James W. Silver 5. The voice of militancy 6. White Citizen Council 7. Ku Klux Klan

و مقامات اداری که سیاهان را مورد شکنجه و سرکوب قرار می دادند " (سیلور، 1964، 34).

بد نیست بدانیم که مطابق نوشته ی *New York Times* (26 ژولای 1988) مقصود "سیلور" از "اعضای شورای شهروندان سفید"، همان باندهای قدرتمند اداری و فرهنگی بودند که همین استاد تاریخ و مبارز راه برابری نژادی ( 1988-1907) را در "دانشگاه نوتردام" 1 به اصطلاح "تصفیه" و بازنشسته کردند. "سیلور" در بررسی و نقد رمان *گور به گور* 2 "فاکنر" با عنوان *میسی سیپی: جامعه ی بسته* 3 (1964) اعتقاد دارد دو عامل مهم باعث تفوق سفیدها می شد: یکی بی دفاع بودن شهروندانی که حق رأی نداشتند و دوم، کسانی که دوست داشتند سیاهان به همان شیوه ی زندگی پیشین ادامه دهند. او ماهیت غیر قابل تحمل ستم سفیدها را چنین شرح می دهد:

" سیاه از لحظه ی تولد تا مرگ، یاد می گرفت که به ستم غیر قابل تحمل، محترمانه پاسخ دهد. اگر سیاه نمی توانست چنین رفتاری داشته باشد، یا طرد و نفی بلد می شد، یا به قتل می رسید. به او به عنوان موجودی بی دست و پا، بی عاطفه، هوسباز و فاقد حساسیت نگاه می شد و در بیش تر موارد، به عنوان حیوانی دست آموز، مهربان و خوشبخت نگریسته می شد که می تواند وضعیت ناگوار خود را خوب تحمل کند " (همان، 84).

نمودهایی از نژاد پرستی نهادینه شده را در رفتار برخی شخصیت های سفید پوست رمان *خشم و هیاهو* نسبت به اعضای سیاهپوست خانواده ی "کامپسن" می توان مورد بررسی قرار داد. از رهگذر کنش ها و واکنش های اعضای سفید و سیاه این خانواده در قبال یک دیگر، می شود به سویه های روان شناختی، طبقاتی، فرهنگی و اخلاقی ـ مذهبی کسان رمان پی برد. از "جیسن" آغاز می کنیم که مشخصاً سیمایی "نژاد پرست" دارد و در تحقیر، ضرب و شتم اعضای سیاهپوست خانواده و نیز سیاهان کوچه و بازار، درنگ نمی کند. "فاکنر" همه ی خشم و تنفر خود را نسبت به "نژادگرایی" و "نژاد پرستی" متوجه این شخصیت داستان کرده است.

بیش ترین نمودهای نژاد پرستی "جیسن" را در برخوردهای لفظی و فیزیکی او با "دیلسی" می توان سراغ گرفت. او به سیاهان خانواده، بدبین و بدگمان است بی آن که دلیلی و سابقه ی قابل توجیهی برای آن داشته باشد؛ مثلا ً وقتی از راه به خانه می رسد، سری به آشپزخانه می زند تا بداند چه تعداد تخم مرغ استفاده شده است. "دیلسی" از ترس او، از پول خود برای "بنجی" کیک تولد می خرد:

**" نمی خوام بیاد به خاطر کیکی که با پول خودم خریدم، به من بپره. من این جا کیک بپزم و اون، هر تخم مرغی رو که به این آشپزخانه میاد، بشماره " (فاکنر، 1381، 70).**

"دیلسی" البته وظیفه ندارد برای تهیه ی کیک تولد برادر "جیسن" از جیب خود خرج کند اما خود همین رفتار انسانی، ثابت می کند که او نمی تواند "تخم مرغ دزد" باشد. ما پیش از این در باره ی منش والای این خدمتگزار ایثارگر به تفصیل نوشته ایم اما اکنون اشارات ما، در پیوند با روابط ناانسانی نژاد پرستانه و به عنوان گونه ای از تعامل میان سفید و سیاه، ارباب و بنده و مالک و مملوک مورد بررسی قرار می گیرد. در هریک از این تعامل ها، منش خادم و مخدوم، بهتر شناخته می شود و ارادت و اقرار این پیرزن هفتاد ـ هشتاد ساله ـ که همه ی فرزندان خانواده را بزرگ کرده است و نقشی مادرگونه دارد ـ و مراتب عداوت و انکار "جیسن" شفاف تر درک می شود. "جیسن" در جایی دیگر "دیلسی" را متهم می کند به این که غذاهای گوشتی خانه را او می بلعد یا رساتر بگوییم "می لمباند":

**" توی آشپزخانه یک نفر را لازم داریم تا خوراکی هایی را که جوان ها نمی توانند پایین بدهند، به نیش بکشد " (212) .**

1. Notre Dame University 2. *Intruder in the Dust* 3. *Mississippi: The Closed Society*

این که "دیلسی" با آن سن و سال، به راستی می تواند غداهای گوشتی را "به نیش بکشد" محل تردید است، اما از "لحن" کلامِ خفیف کننده ی "جیسن" چنین برمی آید که بیش تر قصد دارد او را به خاطر رنگ پوستش، خوار مایه کند. او "سیاهان" خانواده را "انگل" و "سربار" خانواده می داند و فکر می کند اگر "دوشیزه کونتین" به جای این که وقتش را در اتاقش به آرایش بگذراند، به آشپزخانه بیاید و امور آن جا را سامان دهد، نیازی به این همه "قره نوکر" و "دده سیاه" نیست و در هزینه های خانواده، صرفه جویی می شود (207). بیش تر انزجار "جیسن" از اعضای سیاه پوست خانواده سخنانی است که به صورت "زخم زبان" بر زبانش روان می شود؛ مثلا ً وقتی می خواهد بر رفتار "دوشیزه کونتین" خرده بگیرد، می گوید با او باید رفتاری مشابه رفتار با "کاکا سیاه" ها داشت؛ گویی " َسر و سِر " او با اغیار، خاص "کاکا سیاه" ها است:

**" رفتار آدم ها مثل کاکا سیاه ها که باشد ـ حالا هرکی که می خواهند باشند ـ تنها راه اینه که مثل کاکا سیاه باشان رفتار بکنی " (209- 208).**

"جیسن" کارگران سیاه پوست را به تن آسانی و تنبلی منسوب می کند و اعتقاد دارد بهترین جا برای کار کشیدن از آن ها، همان مزارع پنبه در قدیم است که اجداد بزرگوارش به ضرب شلاق از بردگانشان، کار می کشیده اند. در مورد "ایّوب" سیاه پوست نامی ـ که در همان مغازه ی ابزار و یراق فروشی خودش کار می کند ـ می گوید:

**" همان طور که گفته ام، تنها جا برای آن ها، توی مزرعه است که ناچار باشند از بام تا شام کار کنند. لیاقت رفاه یا کار آسان را ندارند. بگذار یکیشان مدتی دور و بر سفید پوست ها باشد، آن وقت دیگر به لعنت خدا هم نمی ارزد. همچین پررو می شوند که جلو چشم آدم، کلاه سرش می گذارند و از زیر کار در می روند . . . آن قدر از زیر کار درمی روند و می دزدند و هی بیش تر زبان درازی می کنند . . . تا این که یک روز ناچار می شوی با چماقی، چیزی حالشان را جا بیاوری " (281) .**

یکی از رایج ترین اتهامات به کارگران سیاه، منسوب کردن آنان به تنبلی و بی عرضگی ذاتی آنان است. دقت کنیم که " جیسن" در حالی چنین اتهاماتی را به کارگران سیاه پوست می زند که چند دهه است که از پایان "جنگ های داخلی" 1 یا "جنگ های انفصال" و "الغای بردگی" گذشته و ظاهرا ً سیاهان باید حقوقی اجتماعی برابر با سفید پوستان داشته باشند. اما "جیسن" از کسانی است که هنوز رهایی بردگان سیاه را در "میسی سیپی" نپذیرفته است. متهم کردن سیاهان به "تنبلی" بی وجه است. تا آن جا که تاریخ مبارزه ی برده ها در "جنوب" نشان می دهد، آنان از هیچ گونه تلاش و مبارزه برای رهایی از بردگی و کسب آزادی های مدنی، باز نایستاده اند:

" در پایان جنگ های داخلی" بیش از 179 هزار نفر سیاه پوست به عنوان سرباز در "ارتش اتحاد" شمال 2 و نیز نوزده هزار نفر در نیروی دریایی خدمت می کرده اند که ده درصد کل نفرات ارتش بوده اند. در طی جنگ های رهایی بخش ، چهل هزار نفر از همین سربازان در جبهه های نبرد کشته و بیش از سی هزار نفر بر اثر بیماری های عفونی و دیگر بیماری ها درگذشته اند. زنان سیاه پوستی که در راه آزادی مدنی مبارزه می کردند، با تمام اراده، ایمان و آگاهی به عنوان پرستار، جاسوس و دیده بان برای لشکر داوطلب "کارولینای جنوبی" کار می کرده اند که در میانشان، سیماهای شناخته شده ای مانند "هریت تابمن" 3 مایه ی افتخار زنان سیاه پوست آن روزگار بوده اند. در ژوئن 1864 "کنگره" مواجب سربازان سفید و سیاه را برابر ساخت و سربازان رنگین پوست نیز مشمول برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی شدند " (فریمن، 1992، 120- 118).

متهم ساختن سیاه پوستان به بی لیاقتی نیز وجهی ندارد. یکی از وجوه مبارزه ی منفی آنان برای از میان بردن مناسبات دد منشانه ی برده داری، فرار از سرِ زمین و مهاجرت به نقاط امن تر بود. تا پایان "جنگ های انفصال" بیش از پانصد هزار

1. Civil War 2. Union Army 3. Harriet Tubman

برده به ایالات شمالی گریختند و بسیاری از آنان به همان "ارتش اتحاد شمال" پیوستند تا به عنوان سرباز به جنوب آمده با برده داران سابق خود بجنگند. فرار بردگان در سطح وسیع، مالکان بزرگ مزارع پنبه را به شدت نگران و ورشکسته می کرد، زیرا تنها کارگران سیاه پوست می توانستند در هوای گرم و طاقت فرسای "جنوب" کار کنند و بزرگ زمینداران نمی توانستند از نیروی کار کارگران سفید پوست استفاده کنند، افزون بر این که دستمزد آنان ، قابل مقایسه با کار رایگان برده ها نبود. در اثبات لیاقت، شهامت و توانایی های سیاه پوستان همین بس که گفته شود "هنگ چهل و چهارم" در "ارتش اتحاد شمال" به تمامی سیاه پوست بودند. در سال 1863 " جان آندرو " 1 ، فرماندار نظامی "ماساچوست" 2 ، از فرمانده "ادوین استانتون" 3 خواست تا هنگی داوطلب از آمریکاییان آفریقایی را برای اعزام به "جنوب" سازماندهی کند. فرماندار نظامی برای تسریع این امر و برانگیختن احساسات نژادی سیاه پوستان داوطلب، از شخصیت های برجسته ی اجتماعی سیاه پوست ، مانند "فردریک داگلاس" 4 و "ویلیام ولز براون" 5 نیز کمک خواست. در ظرف دو ماه، هزار نفر سیاه پوست به هنگ داوطلب پیوستند " (پاول دی. اسکات، 2009) .

وقتی "جیسن" می فهمد که صاحب کار و شریکش به نام "ارل" 6 دارد یکی از کارگران سیاه خود را دشنام می دهد، فرصت را غنیمت شمرده به او می پیوندد تا آتش مجادله را شعله ورتر کند:

**" در این حیص و بیص "ارل" بنا کرد به داد زدن بر سر "ایوب" ؛ طوری که آن ها را کنار گذاشتم و رفتم تا آتشش را زیادتر کنم. چیزی که این ممکلت نیاز دارد، کارگر سفید پوست است. بهتر است این زنگی های بی عرضه، چند سالی گشنگی بکشند، آن وقت می فهمند چه قدر با آن ها مدارا می کنند " (218) !**

"جیسن" چند بار به خشونت متوسل می شود و اعضای سیاه پوست خانواده را یا به زدن تهدید می کند، یا عملاً این کار را انجام می دهد. یک بار "دیلسی" را به زدن تهدید می کند و می گوید:

**" خیال می کنی نمی زنم؟ " (212) .**

و وقتی می بیند "دیلسی" میان خودش و "دوشیزه کونتین" حایل می شود، او را پرت می کند:

**" دیلسی را به گوشه ای پرت کردم. سکندری خورد؛ افتاد روی میز . آن قدر پیر بود که به زحمت راه می رفت " (همان ) .**

هنگامی که متوجه می شود "لاستر" دور میدان درشکه را از سمت چپ رانده است، کتکش می زند:

**" با پشت دست ضربه ای حواله ی لاستر کرد و او را به کناری پرت کرد . . . آن وقت با مشت بر سر لاستر کوبید و گفت: " یعنی این قدر شعورت نمی رسد که از طرف چپ نبریش؟ " (355-354)**

او در ضرب و شتم کارگران سیاه پوست دیگران هم درنگ نمی کند. وقتی دارد "دوشیزه کونتین" فراری را دنبال می کند، گذرش در جاده به واگنی می افتد و می خواهد در مورد خواهرزاده و دوست پسرش از کسی چیزی بپرسد. مضروب، پیر مردی واگونچی، سیاه پوست و از جمله کارگران "دسته ی نمایشی سیار" است :

**" جیسن یک دستش را رها کرد و ضربه ای بر سر او زد؛ ضربه ای ناشیانه و شتاب زده که محکم نبود، ولی آن دیگری در جا افتاد و در میان پاتیل ها و سطل ها با سر و صدا به زمین درغلتید " (344) .**

علت این که "جیسن" به خود اجازه می دهد وارد واگون راه آهن شود و واگونچی پیر مرد سیاه پوست را وادار به دادن اطلاعات کند، این است که پس از گذشت چند دهه از الغای رسمی بردگی در جنوب و شمال، هنوز همان روابط ناعادلانه میان ارباب سفید و برده ی سیاه، علنا ً ادامه دارد. "مری الن کورتین" 7 می نویسد:

1. John Andrew 2. Massachusetts 3. Edwin Stanton 4. Fredrick Douglass 5. William Wells Brown 6. Earl 7. Mary Ellen Curtin

" ما آمریکاییان تصور می کنیم که گویا پس از "جنگ داخلی" برده داری از میان رفته است اما مطالعه ی دقیق تر "سیزدهمین متمم قانون اساسی ایالات متحد" 1 آشکار می کند که این تصور، خطا است. با آن که این متمم ها و اصلاحیه ها بردگی را مُلغی اعلام کرده بود، هیچ کس جنایاتی را که به طور قانونی انجام می شد، محکوم نمی کرد و سیاه پوستان همچنان در بند اسارت باقی ماندند و با وجود آزادی های مدنی ـ که گرفته شده بود ـ به خاطر کار اجباری، به کاران سیاه پوست مزدی داده نمی شد. تاریخ نگاری که به تاریخ "جنوب" و به ویژه به سرنوشت جنوبی های آمریکایی ـ آفریقایی پس از جنگ داخلی دلبستگی دارد، در مورد اهمیت این متمم ـ که تا مدت ها به آن عمل نمی شد ـ با ما همداستان است " (کورتین، 2000) .

بی نظارتی بر ُحسن اجرای قانون از جانب دولت از یک سو، و دوام قدرت و حاکمیت سیاسی و اقتصادی مالکان بزرگ مزارع پنبه، برده فروشان و نهادینه شدن مناسبات برده داری و نبود ِ نهادهایی مردمی ـ که به گونه ای سازمان یافته از دستاوردهای جنبش رهایی بخش خود پاسداری کنند ـ از سوی دیگر، مناسبات برده داری را تقویت می کرد. در نتیجه، همان گونه که "دیوید اوشینسکی" 2 می نویسد، مالکان و سرمایه داران توانستند "میان "جنوب قدیم" 3 و "جنوب جدید" 4 پلی بزنند " (اوشینسکی، 1997) .

با این همه، مقاومت هایی از گونه ی منفی آن در برابر این سیاست جدا سازی و تبعیض نژادی در رمان هست که باید به آن ها به عنوان اشکالی خاص از ایستادگی اجتماعی نگاه کرد. "نقد آمریکایی ـ آ فریقایی" بدون پرداختن به گونه های مقاومت اجتماعی، تحلیلی ناقص و ابتر است. "فاکنر" این گونه مقاومت ها را به گونه ای هنری و ادبی مطرح کرده است؛ به طوری که خواننده در آغاز متوجه اهمیت آن ها نمی شود. برجسته ترین نوع ایستادگی، از جانب "دیلسی" سیاه پوست نمود می یابد. وقتی "جیسن" می خواهد خواهرزاده اش را تنبیه کند "دیلسی" با همه ی توان معنوی خود، مانع از کتک خوردن مظلوم می شود. "دیلسی" در حالی که پرت شده است، برخاسته دیگر بار خود را میان "دوشیزه کونتین" و "جیسن" حایل می کند:

**" لنگ لنگان آمد و خودش را انداخت وسط و سعی کرد دوباره مرا بگیرد. می گوید: " حالا که این طوره، منو بزن. اگه ویرت گرفته یکی رو بزنی، منو بزن " (212) .**

وقتی "جیسن" سر میز صبحانه خواهرزاده را ملامت می کند، "دیلسی" به حمایت از "دوشیزه کونتین" می پردازد. این گونه حمایت جز اظهار دلسوزی به حال مظلوم، نوعی مقاومت سیاهِ مظلوم در برابر سفیدِ ستمگر نیز هست:

**" دهنتو ببند جیسن. رفت و دست انداخت دور گردن کونتین. دیلسی گفت: عزیز جون ! بگیر بشین . باید حیا کنه که بی خودی تقصیر همه چیزو به گردن تو میندازه " (85) .**

گاه "جیسن" را به خاطر سنگ دلی اش می نکوهد و در گفتار خود اوج ظرافت را در کنایه زدن خود نشان می دهد. او "مرد" می گوید و "نامرد" اراده می کند:

**" جیسن! مردی به دل سختی تو ندیده م، البته اگه "مرد" باشی " (236).**

زبان کنایه آمیز "دیلسی" دیگر بار هنگامی به حرکت درمی آید که "جیسن" بیهوده به خواهرزاده پیله می کند:

**" این جوری که تا توی خونه "تشریف" داری، هی به جونش نق می زنی، اگرم شیشه رو شکونده باشه، ملامتش نمی کردم " (311) .**

اصلا ً برای "دیلسی"، "دوشیزه کونتین" در بسیاری از موارد تنها بهانه ای برای سرزنش "جیس "، ارباب تازه ی خانه، است. در کم تر اثری ادبی خوانده ایم که یک "عجوزه ی زنگی" این اندازه قدرت معنوی داشته باشد که ارباب سفید پوست

1. Thirteenth Amendment to the United States Constitution 2. David Oshinsky 3. Old South 4. New South

خانه را این قدر تحقیر کرده باشد. این گونه تخفیف و خوار مایه سازی سفید پوست، گونه ای از مقاومت در شکل "زبانی" است. یکی از نمودهای مقاومت و مخالفت او، وقتی است که مادر تصمیم می گیرد نام پسر عقب افتاده ی ذهنی اش را از "موری" به "بنجامین" ("بنجی") تغییر دهد. او عوض کردن نام را "بد ُیمن" می داند و اعتقاد دارد که تغییر نام، چیزی را عوض نمی کند (71). با این همه، آنچه در مخالفت او اهمیت دارد و به کار ِ خوانش می آید، این است که او در تغییر نام، گونه ای "تغییر هویت" می بیند. "دیلسی" سپس در توجیه مخالفت خود با این تغییر نام، به نقل خاطره ای در مورد تغییر اسم می پردازد که شگون نداشته است. گویا پدر بزرگ "بنجی" عادت داشته که وقتی برده ی تازه ای می خریده، نامش را عوض می کرده است و در نتیجه ی این کار، پدر بزرگ هم خود "کاکا سیاه" شده است:

**" با این که قبلش کاکا سیا نبود . . . بعدش یه روز تنگ غروب ـ که ده ـ دوازده تا از اون بچه های سیا دور خونه می دویدن، دیگه برنگشت. شکارچیای ساریق [ نوعی پستاندار گوشتخوار ] تو جنگل پیداش کردن ـ که پاک خورده شده بود. می دونی کیا خورده بودنش؟ همون بچه های سیاه " (83-82) .**

تغییر نام سیاه پوست، تلویحا ً به معنی تغییر "هویت" برده ی سیاه است. شاید سیاه پوستان ـ که دل پر خونی از برده داران سفید پوست خود داشته اند ـ با جعل چنین افسانه های خرافه آمیزی می خواسته اند در عالم پندار از صاحبان تازه ی خود، انتقام بگیرند. تصور این که بچه های کاکا سیاه می توانند در تاریکی جنگل ارباب سفید خود را تکه پاره کرده بخورند، نوعی مقاومت از گونه ی فرهنگی آن است. این گونه داستان تراشی ها، نشان دهنده ی دلبستگی بردگان سیاه به نام و هویت واقعی خود بوده است و برده داران با تغییر نام اصلی بردگانشان، می خواسته اند بگویند که شما فاقد هویت واقعی هستید و بردگان با جعل چنین خرافه هایی، با رفتار برده داران مقابله می کرده اند و با مرگ ساختگی برده داران در عالم پندار، تشفّی خاطر می یافته اند.

یک نمونه ی دیگر از مراتب ناخشنودی اعضای سیاه پوست خانواده، در موضعگیری های "راسکوس" ، شوهر "دیلسی" ، در قبال اعضای سفید پوست خانواده ی "کامپسن" است. او مرگ و بیماری هریک از اعضای این خانواده را به حساب زوال قطعی و آتی این دودمان می داند. اظهارات او البته منطقی نیست، اما به یک اعتبار، قابل درک و نمودی از تنفر و دشمنی با کیان این دودمان است:

**" بخت از این جا، برگشته . . . مگه نشونه ش اون جا، تو اون رختخواب نخوابیده؟ مگه نشونه ش الآن پونزده سال نیس که این جاس و مردم می بیننش ؟ " (40)**

آنچه "راسکوس" از آن به عنوان نشانه ی زوال یاد می کند، "بنجی" است که در آن موقع، پانزده سال داشته است. او دارد از رخدادهای سال 1910 حرف می زند و "بنجی" در سال 1895 متولد شده و اکنون، پانزده سال دارد. "راسکوس" عقب ماندگی "بنجی" را بر زوال محتوم این خاندان حمل می کند. البته "دیلسی" به خاطر تربیت مذهبی و منش انسانی خود با او همداستان نیست، اما داوری "راسکوس" خود نمودی از مراتب دشمنی و انزجار سیاهپوستان از یک دودمان اشرافی است که روزگاری در اوج خشونت، به آنان ستم می کرده اند.

با این همه، اوج بیزاری و دشمنی نسبت به اعضای سفید پوست خانواده را در رفتار "لاستر" با "بنجی" می توان یافت. با آن که او هنوز نوجوان است و رفتارش عقلانی نمی نماید، وقتی مجموعه ی رفتارهای او را کنار هم می گذاریم، متوجه گونه ای خصومت ریشه دار در رفتار "لاستر" می شویم. طبعا ً وی به عنوان یک نوجوان حق دارد مانند دیگر اعضای سفید پوست خانواده ( "جیسن"، "کونتین" و "کدی" ) بازی کند و سرگرمی داشته باشد. با این همه، او مجبور است از بام تا شام، مراقب عقب مانده ای ذهنی و آن هم سی و سه ساله باشد که یکریز آب دهانش سرازیر است و می نالد و می گرید و حوصله ی هرکس را سر می برد. مراقبت از عقب افتاده ی ذهنی آن هم در یک خانواده ی به ظاهر اشرافی آسان نیست و سن و سال "لاستر" هم اجازه نمی دهد که از او بیش از آنچه در توان دارد، از خود ایثار نشان دهد. بنابراین با آن که گاه خواننده از رفتار سنگدلانه ی او خشمگین می شود، باید بخشی از آن را هم به حساب مقاومت منفی "سیاه" در برابر "سفید" بگذارد.

"لاستر" گاه او را به زدن تهدید و "دیوانه ی زنجیری" خطاب می کند (27). پیش از آن که "بنجی" را به "جکسون" بفرستند، از ابراز شادی خودداری نمی کند و این خبر مسرت بخش را به اطلاع او می رساند (67). گاه عملا ً برای این که دق دل خود را سر "بنجی" خالی کند، دست او را می سوزاند (73) و گاه خدا را شکر می کند که عضو این خانواده نیست:

**" عجب آدمایی ان ! خوبه که من از اونا نیستم " (308) .**

یک رفتار نمادین دیگر او برای نشان دادن بیزاری اش از کار اجباری، تن زدن از وظایفی است که باید انجام دهد و تمامی هم ندارد. برای این که از مراقبت "بنجی" تن بزند، وانمود می کند می خواهد سری به انبار بزند:

**" تا ببینم اون آب از کجای انبار، نشت می کنه " (305) .**

"جیسن" به او دستور داده که لاستیک ماشین را در صندوق عقب آن بگذارد. اما او از انجام وظیفه، خودداری کرده است:

**" وقت نداشتم. تا ننه کارشو توی آشپزخانه تمام نکنه، کسی نیس مواظب این، باشه " (214) .**

وقتی می خواهد از انباری هیزم به آشپز خانه بیاورد، این وظیفه ی شاق را با بی دقتی انجام می دهد؛ به طوری که مادرش باید جاروب به دست بگیرد و ریخته ـ پاشیده های پسرک را جمع و آشپزخانه را از نو تمیز کند:

**" خدا به فریادت برسه اگه بازم بریزیش توی اون جعبه " (305) .**

"دیلسی" به او گفته است که وقتی درشکه را می راند از سمت "راست" میدان مجسمه ی یادبود دور بزند، اما او به عمد درشکه را از سمت "چپ" می راند. این گونه تخطّی را باز باید به حساب نوعی "تخلّف عمدی" گذاشت؛ یعنی کاری که باب دل خود او است نه آنچه به او دستور داده شده است؛ به ویژه که به گفته ی خودش می خواهد جلو سیاهان، خودی هم نشان بدهد:

**" لاستر از نو "کویینی" [ اسب ] را زد و او را به سمت چپ به طرف بنای یادبود، راند " (354) .**

اما ـ هم چنان که پیش تر هم نوشته ایم ـ نمود تمام عیار این گونه مقاومت منفی و فرهنگی را در گفتار و ذهنیت متفاوت عالی جناب "شیگوگ" باید سراغ گرفت. "آرتور کینی" 1 این کشیش بی اندام اما فرابین را، تمثیلی از حضرت "عیسی مسیح" می داند و او را به عنوان برده ای معرفی می کند که اشقیای سفید پوست به صلیبش کشیده اند. "مسیح" مصلوب در این تصویر ، شخص "شیگوگ" کشیش سیاه پوست بومی است که هر روز به صلیب کشیده می شود:

" روایت شیگوگ از زندگی مسیح، معرّف تاریخ بردگی سیاهان است که جنبه ی شخصی پیدا کرده و به صورت داستان در کتاب مقدس آمده است. مسیح در این سیما، سیمایی خونین دارد. این، روایتی از خونین ترین لحظات زندگی مسیح است که هرچند توان زیادی برای ریختن خود دشمنان خود دارد، از قدرت خود استفاده نمی کند. در این حال، خوانندگان رمان مانند جماعت حاضر در کلیسای سیاه پوستان، از یاد می برند که داستانی که شیگوگ نقل می کند، ُمرده ریگ مرد سفید پوست است ، نه داستان شیگوگ " (کینی، 1994-1993، 268-265).

به باور "کینی" بازتاب "فرونی" ، دختر "دیلسی" ، در برابر سیل اشکی که از چشمان مادر می ریزد، معنادار است. او

A. Kinney

به مادر گوشزد می کند که :

**" ننه جون ! چرا دست ورنمی داری؟ مردم دارن نگات می کنن " (331) .**

"کینی" ادامه می دهد:

" اشک های تسلا بخش دیلسی را نه فرونی می فهمد، نه جماعت حاضر در کلیسا. ما از این اشک ها چه می فهمیم؟ شاید یک نکته ی مهم را: در آخرین صفحات رمان، صدق گفتار فرونی ثابت می شود. هیچ چیز تغییر نکرده است: سیاهان همچنان خدمتگزار و نوکر سفیدها باقی می مانند " (کینی، همان ).

مقصود "کینی" این است که نه آموزه های عالی جناب "شیگوگ" می تواند مناسبات ناانسانی سیاه پوستان را تغییر دهد، نه از اشک های "دیلسی" کاری ساخته است. این داوری هرچند در کلیت خود درست است، اما به یک نکته دقت نشده است . سیمای "شیگوگ" در یکی از نیرومندترین و هنری ترین بخش های رمان، سیمای یک سیاه پوست معترض است. با قرائت تازه ای که از به صلیب کشیده شدن "عیسی مسیح" برای حاضران ارائه می کند، به دیدگاه متفاوت خود از مسیحیت اشاره می کند. در این قرائت، تأکید بر "فقرا" و "بردگان" است که رستگاری اخروی به آنان، تعلق دارد. در این دیدگاه ـ که پس زمینه ی "بابتیستی" هم دارد ـ جهتگیری خطابه، ناظر به دفاع از تهیدستان جامعه است و نمودی از تلقی یک کشیش سیاه پوست از مذهبی است که با مذهب توانگران تفاوت دارد.

اما نکته ی باریک تر از مو ـ که در خوانش آفریقایی ما اهمیت دارد ـ این است که عالی جناب "شیگوگ" در آغاز خطابه ی خود به زبان خاص سفید پوستان حرف می زند اما اندکی بعد، به گویش خاص سیاهان موعظه می کند:

**" آن ها متوجه نشدند لحن صدا و تلفظ کلماتش، چه وقت مثل کلام سیاه پوست ها شد " (328) .**

عالی جناب "شیگوگ" می گوید:

Dey kilt me dat ye shall live again ; I died dat dem whut sees en belivers shall never die. . . I sees de doom crack en de golden horns shoutin down de glory, en de arisen dead whut got de blood en de ricklickshun of de Lamb! “

**" منو کشتن، تا شما احیا بشین؛ من مُردم، تا اونایی که می بینن و ایمون میارن، هیچ وقت نمیرن . . . روز محشر رو می بینم و اسرافیل رو که جلال خداوندی رو تو صورش می دمه و مرده های مبعوث شده رو ـ که از خاطره و نون برّه بی نصیب نمونده ن ! " (330)**

اصرار کشیش سیاه پوست بر ایراد موعظه به زبان گفتاری و عامیانه ی خاص سیاهان 1، تأکید بر هویت نژادی و فرهنگی است و چون در جمع حاضرانی ُامّی و عامی ایراد می شود، زودتر جذب می شود و فضایی خودمانی تر و صمیمی تر ایجاد می کند. اختصاص کلیسایی مستقل به پیروان "باپتیست" و سیاه پوست، دعوت از کشیشی سیاه پوست ـ که از "سن لویی" به شهر "جفرسون" آمده است ـ ایراد سخنرانی به گویش تند سیاه پوستان، تأکید بر مشترکات میان "عیسی مسیح" و شخص "شیگوگ" ـ که معرف سیاهان حاضر در کلیسا است ـ همگی، نمودهایی از کوشش برای احراز هویت نژادی و فرهنگی است.

1.Slang

منابع :

فاکنر، ویلیام. *خشم و هیاهو.* ترجمه ی صالح حسینی. تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم، 1381.

Curtin, Mary Ellen. *Black Prisoners and Their World.* Alabama, 1865-1900. Charlottesville:

University Press of Virginia, 2000.

Escott, Paul D. *What Shall We Do with the Negro?* In: African Americans in the Civil War. History Net, 2009.

Freeman, Elise et al. “The Fight for Equal Rights: A Requiem Poster for Black Soldiers in the Civil War. “ *Social Education* 56, 2 (Febuary1992).

Kinney, Arthur F. *Faulkner and Racism.* In *Connotations* 3.3 (1993-1994).

Oshinsky, David M. *Worse than Slavery: Parchman Farm and the Ordeal of Jim Crow Justice* (New York: Free Press Paperbacks, 1997).

Silver, James W. *Mississippi: The Closed Society* (New York: Harcourt, Brace & World, 1964). Cited in: *William Faulkner: The Artist as Historian.* Lewis Clifford. https:// journals. Ku.edu/ index

Tyson, Lois. *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide.* Routledge. Second Edition, 2006.

**پیوست ها (ترجمه ها)**